

نگاهی به نوآوریهای مولانا در وزن شعر فارسی

محمد فشارکی

بی تردید شعر هزار و دوست ساله فارسی، در مسیر طولانی و پر فراز و نشیب خود، از تغییرات و تحولات چشمگیر، در زمینه‌های گوناگون لفظ، معنا، موسیقی، و... به دور نمانده است. از نظر موسیقی و آهنگ شعری، شعرای ایران، هرچند خود را در قالب عروض سنتی خلیل‌بن احمد (متوفی ۸۱۷۰هـ)، محدود و محصور کرده، اما گهگاه، متناسب با روح زبان فارسی، تغییراتی اصولی، در آن روا داشته‌اند. این تغییرات هم در تعدد ارکان بحور ملحوظ است و هم در نوع

زحافات و نهایتاً در نفس اوزان و ابداع آهنگهای تازه از قبیل: قریب، مشاکل، متدارک و... از میان شاعران ایرانی، مولانا جلال‌الدین بلخی، بیش از دیگران، به ابداع اوزان جدید و غیرمسیوق دست یازیده است.

غزلیات شمس، مشحون است از نوآوریهای وزنی و ابداعات شعری. در تحقیق زیر، در خور با حوصله مقال و مقاله و حال و مقام، نظری به نوآوریهای وزنی این نابغه شعر و هنر، می‌افزیم.

غزلیات شمس را از نظر وزن به دو دسته کلی می‌توان تقسیم کرد:

۱. اوزان عادی و معمولی و به قول آقای دکتر شفیع کدکنی «جویباری» (موسیقی شعر، ص ۳۹۳)

۲. اوزان مترنم و گهگاه ضربی و به قول ایشان «خیزابی».

مطابق آماری که روان‌شاد محمود فرزاد متذکر شده (عروض مولوی)، اوزان عادی و معمولی مولانا بسیار بیشتر از اوزان مترنم و ضربی اوست. این نکته از آمار زیر دریافت می‌گردد:

۱. در وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» ۳۲۹ غزل سروده شده است که مقام اول را داراست.

۲. در وزن «مفاعیلن فعلاتن» دو بار در هر مصراع، حدود ۲۷۵ غزل سروده شده که مقام دوم را حائز است.

۳. در وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» حدود ۲۵۶ غزل سروده شده که در هر تریه سوم است.

این هر سه بحر از بحور عادی و معمولی (= جویباری) است.

از بین بحور مترنم و ضربی (= خیزابی)، «مفعول مفاعیلن» دوبار در هر مصراع و «مفتعلن مفاعیلن» دو بار در هر مصراع، جلب نظر می‌کند که ۲۵۲ غزل به بحر نخستین و ۱۳۷ غزل به بحر دوم سروده شده است. ازین دو بحر که بگذریم، اوزان معمولی بیش از اوزان مترنم و ضربی بروز و ظهور دارد. بدین نحو: در وزن «مفاعیلن» ۴ بار در هر مصراع، ۲۲۰ غزل، در وزن «فعلاتن فعلاتن» ۱۶۸ غزل، در وزن «مفعول فاعلاتن» ۱۳۵ غزل، در وزن «مستفعلن فعولن» ۱۵۸ غزل، در وزن

«مفعول مفاعیلن مفاعیلن» ۲۲۵ غزل، و در وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» ۱۱۱ غزل سروده شده است که همه از بحور معمولی و غیر مترنم و به اصطلاح جویباری است که در مقایسه با بحور خیزابی به ترتیب زیر:

در وزن «مستفعلن» ۴ بار در مصراع، ۱۷۶ غزل، در وزن «مفعول مفاعیلن» ۲ بار در مصراع، ۲۵۲ غزل، در وزن «مستفعلن فاعلن» ۲ بار در مصراع، ۲ غزل، در وزن «مفتعلن مفاعیلن» ۲ بار در مصراع، ۱۳۷ غزل، و در وزن «فعلاتن فاعلاتن» ۲ بار در مصراع، ۷۵ غزل، این مدعا به ثبوت می‌رسد.

آقای دکتر شفیمی با تأمل در صد غزل نخستین دیوان شمس، بدین نتیجه رسیده‌اند که در این دیوان اوزان خیزابی بیشتر از اوزان جویباری است. در صد غزل نخستین، نظر ایشان درست است. اما در کل دیوان چنانکه دیدیم اوزان خیزابی بسیار کمتر از اوزان جویباری است، مثلاً وزن «مستفعلن فاعلن» ۲ بار که ایشان در صد غزل نخستین بدان اشاره کرده‌اند، فقط دو بار در سراسر دیوان آمده است.

حال می‌پردازیم به نوآوریهای مولانا در وزن شعر فارسی و ابتکارات او در آوردن اوزان کم استعمال و گهگاه غیر مشبوق. نکته‌ای که باید متذکر شوم، این است که نوآوریهای مولانا بیشتر در اوزان مترنم و موسیقایی و با ابقاعی است نه در بحور غیر ابقاعی و غیر موسیقایی یا نامطبوع، و علت این است که تقریباً قطعی است که این نوع اوزان را در مجالس سماع و رقص و پایکوبی خانقاهی و گهگاه با نواي چنگ و آواز می‌سروده است؛ تکرارها، سجعها، قرینه‌سازها و گهگاه الفاظ نامفهوم که برای پرکردن وزن آورده‌شده،

می‌د این مطلب است.

اوزان نادر و یا غیر مسبوق مولانا

۱. «مفاعلتن» ۴ بار در هر مصراع: بحر وافر

مشن سالم.

لَمْ مَضُوا، لَمْ عَتَبُوا، عَتَابًا مَالَهُ سَبِيبٌ
تَنْ وِ دَل مَّا مَسْحَرُ اَوْ، كَمَا مِي تَبْرَدُ بَجَزِ بَرِ اَوْ
لَمَّا تَلَّبُوا سَوِي سَقَمِي، فَطَابَ عَلَيَّ مَا طَلَبُوا
عَجَب خَيْرِي كَمَا مِي دَهْدَم، دَم و غَم اَوْ، كَر و فَر اَوْ
تَن خَلْدِي اِذَا عَتَبُوا فَكَيْفَ تَرِي اِذَا طَرَبُوا
مَرَا غَم اَوْ چَو زَنَدَه كَنَد چِگونَه شُوم ز مَنظَر اَوْ
(غ ۲۲۶۷)

تا آخر که تمام مصاربع نخستین عربی است و مصاربع دوم فارسی، نوعی ملقوع. بحر وافر تا زمان شمس قیس در فارسی یا نبوده یا بسیار کم و به عنوان مثال یکی دو بیت، آن هم به صورت سندس مقطوف: «مفاعلتن مفاعلتن فعولن» سروده شده است:

تا پایان غزل که از جهت قافیه‌بندی نیز بدیده‌ای تازه به شمار است، زیرا از هر حیث غزل است و در میان غزلیات شمس هم آمده، اما هر بیتی برای خود قافیه دارد یعنی به صورت مشنوی است. همین طور است غزل زیر:

۳. «مفاعلتن مفعولن» دوبار در مصراع: بحر

هزج مشن مقبوض مخفق.

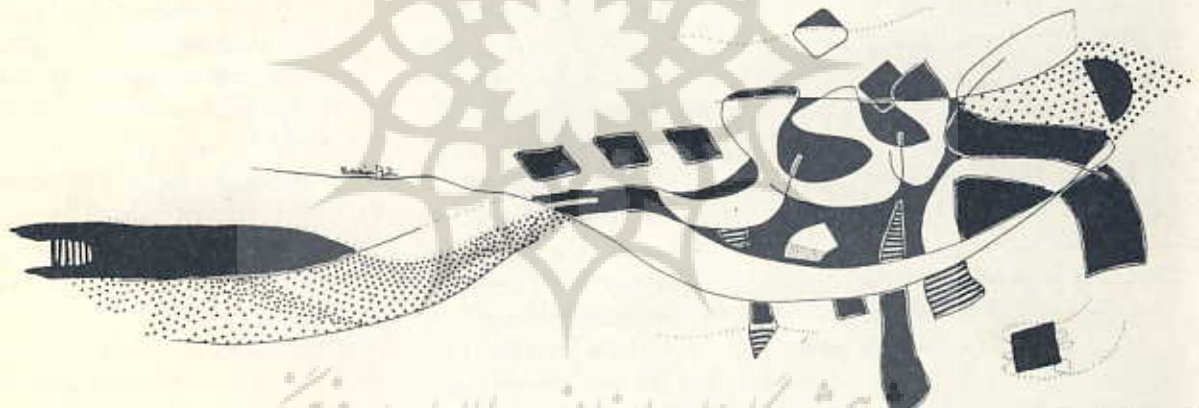
به جان تو ای طائی، که سوی ما بازئی
تو هر چه می‌فرمانی، همه شکر می‌خانی
بِزَا به بام ای خوش‌خو، به بام ما آور رو
دو سه قدم به این سو، رضای این مستان جو
اگر ملولی پستان، قنبه‌ای از مستان
که راحت جانست آن، بدار دست از دستان
آها بت جان‌افزا، نه وعده کردی ما را
که من بیایم فردا، زهی فریب و سودا
ایا بت ناموسی، لب مرا گر بوسی

تا آخر غزل که از ویژگی دیگر شعر شمس یعنی «تکرار» نیز برخوردار است.

و نیز همین وزن ولی به صورت «مربع»:

جان منت او می‌میزدش
آن منت او، می‌میردش
آب منت او، نان منت او
مثل ندارد، باغ امیدش
باغ و جانش، آب روانش
سرخ سبیش، سبزی پیدش
مصلحت او، معتدلت او
شمع دست او، پیش کشیدش
هر که ز غوغا و ز سر سودا
سرکشد اینجا، سر بی‌پیدش
هر که ز صهبا، آرد صفرا
کاسه سبکا، پیش نهیدش
باده چو خورد او، خامش کرد او
زحمت برد او، تا طپیدش

(غ ۱۲۸۰)



چو بر گذری همی نگری به رویم
چرا نکنی یکی نگرش به کارم

(المعجم، ص ۸۱، چاپ سوم)

۲. «مفاعلتن مفاعلتن» ۴ بار در مصراع: بحر

مخبت مشن مرفل مخبون.

بارمنت او به چه نغمزی خواجه اگر چه همه مغزی
چون گذری بر سر کوبش، پای نگونه که نغمزی
حُدثی صاحب قلبی، طهرلی جلدی کلی
أضْحَکُنِي نَوْرُ فَوَادِي، اسْکَرُنِي شَرْبَةُ زَيْ
وَرَّ ذَرِيسْتَه چَو بَرَنجِي، شِيوَه کَتِي زُودَه بَه فُنْجِي
شِيوَه مَكْنِي، فَتَنجِ رَهَا کُنِي، بَسْت کُنِ اَنْ سِرْکَه يَكْتَجِي
طاب لحي حرکتی، صار خساری برکاتی
اَنْتَ حَيَاتِي و تَعْدِي، طال حَيَاتِي بَحِيَاتِي
جَانِ دَلِ تُو، دَلِ جَانِي، قَبْلَه نَظَارَه کَنَانِي
چونکه شود خیره نظرشان، از رو دلشان بگشائی
خانه دل را دو ذری کن، جانب جان راهبری کن
طالب دریای حیاتی، سنگ دلا، روگهبری کن
(غ ۳۱۹۶)

۵. «مفاعلتن» ۲ بار در مصراع: بحر کامل

مربع.

جمله ای کیا نفسی بیا
در عیش را سره برگشا
این فلان چه شد، آن فلان چه شد
نبود مرا سر ماخرا
نهلد کسی، سر زلف او
نرهد دلی ز چنین لقا
بهل این همه، بده آن قدح
که شنیده‌ام، گرم شما
قدحی که آن پُر دل شود
بیزد دلم به سوی سما
خمش این نفس، دم دل مزن
که فدای تو، دل و جان ما

(غ ۲۳۸)

بیت دوم، از بحر خارج شده و به جای «مفاعلتن» «فاعلاتن» آمده است، و این امر

زها کنی سالوسی جلا کنی طاروسی

سری ز روزن ذر کن، وثاق پرشگر کن

جهان پر از گوهر کن، بیا، زما باور کن

(غ ۳۰۲۷)

تا پایان غزل که از نظر قافیه‌بندی شبیه مشنوی است و از دیگر نوآوریهای مولانا است.

۴. «مفاعلتن مفاعلتن» ۲ بار در مصراع:

بحر رجز مشن مطوی مرفل

آینام من، آینام من، تا که بدیدم روی چو ماهش
چشم جهانم، چشم جهانم، تا که بدیدم چشم سیاهش
چرخ زمین شد، چرخ زمین شد، جنت ماوی، راحت جانها
تا که برآمد، تا که برآمد، بیز که جودی خلیل و سپاهش
پشت قوی شد، پشت قوی شد، اختر دولت، عدل و عنایت
چون نشودش، چون نشودش، آنکه تو باشی پشت و پناهِش
شوره زمینی، شوره زمینی، کز تو کشد او آب بهاری
سبز تر آمد، سبز تر آمد، از همه جاها کشت و گیاهش

(غ ۱۲۶۹)

حاکمی از این است که در حال سماع و رقص سروده شده و این مصراع بخصوص، بیشتر با آواز و ترجیع اصوات همراه بوده است، شاید هم در اصل به صورت: «چه شد این فلان، چه شد آن فلان» بوده باشد. ضبطه، مطابق تصحیح استاد فروزانفر است.

بحر کامل از بحر مخصوص عرب است و تا زمان شمس قیس رازی، یا در فارسی نیوده و یا بسیار کم و به عنوان مثال و به طور تقلیدی از عروض عرب، یکی دو بیت بدان سروده شده است؛ آن هم به صورت مسلّس. شمس قیس بیتی به عنوان مثال در المّعجم آورده است: چه کند شمن، چو جدا شود شمن از صنم بجز آنکه روز و شبان نشسته بود به غم متفاعلن متفاعلن متفاعلن (ص ۸۳)

۶. «مفعولن مفعولن» ۲ بار در مصراع: بحر هزج مثنیٰ آخرم و یا رمل مثنیٰ مثنیٰ و یا رجز مثنیٰ مقطوع.

اقتادم، اقتادم، در آبی افتادم
گر آبی خوردم من، دلشادم، دلشادم
بر دف نی، بر نی نی، یک لحظه بیگام
بر خم نی، بر می نی، پیوسته بنیادم
در عشقی دلداری، مانند گلزاری
جان دیدم جان دیدم، دل دادم، دل دادم
می خوردم، می خوردم، در شهرت می گردم
سر تیزم، سر تیزم، پربادم، پربادم
گر خودم، گر جوشن، پیروزم، پیروزم
گر سرورم، گر سوسن، آزادم، آزادم
از چرخ، از اوجی، بر بحری، بر موجی
خوش تختی، خوش تختی، بنهادم، بنهادم

تا پایان غزل. در این غزل نیز ویژگی تکرار جلب نظر می کند.

۷. «فَعْلَتن فَعْلَتن» ۲ بار در مصراع: بحر مشاکل مخبون محذوف.
دل من که باشد که ترا نباشد
تن من که باشد که فنا نباشد
به درون جنت، به میان نعمت
چه شکنجه باشد چو لغا نباشد
چو تو عذر خواهی گنه و جفا را
چه کند جفاها که وفا نباشد
دو هزار دفتر چو به درس گویم
نه فسرده باشم چو صفا نباشد
سمنی نخندد، شجری نرقصد
چمنی نبود، چو صبا نباشد
تو خفش کن ای تن که دلم بگوید
که حدیث دل را من و ما نباشد

۸. «فَعْلَتن فَعْلَتن» ۲ بار در مصراع: بحر متدارک مثنیٰ مخبون (رکض الخیل).
دل من دل من دل من بر تو
رخ تو رخ تو رخ با فر تو

صنما، صنما اگر جان طلبی
بدم، بدم، به جان و سر تو
کف تو کف تو کف رحمت تو
لب تو لب تو لب شکر تو
دم تو دم تو دم جان و ش تو
می تو می تو می چون زر تو

(غ ۲۲۵۲) بیت دوم در رکن سوم و هفتم از بحر خارج شده، یعنی به جای (فَعْلَتن)، فَعْلَتن آمده است. شاید عمدی هم در کار بوده چه، در هر دو مصراع این بیت، رعایت وزن شده و در هر دو به جای (فَعْلَتن)، فَعْلَتن آمده [رکن های سوم و هفتم] و شاید چنانکه گفتیم آواز و سماع و نحوه خواندن و سرودن شعر که موسیقایی بود چنین اقتضایی داشته است.

در المّعجم به عنوان مثال بیتی نازیبا در این بحر آمده است:
چگلی صنمی که دلم ببرد
پس از آن به عنا و بلا سپرد

(ص ۱۸۰) ۹. «فَاعْلَتن فَعْلَتن» ۲ بار در مصراع: بحر رمل مثنیٰ أصلم.
جان جان مائی، خوشتر از حلوانی
چرخ را پر کردی زینت و زیبایی
دایه هستیها، چشمه مستیها
سزده مستانی، و آفت سرهانی
باغ و کنج خاکی، مشعله افلاکی
از طوافت کیوان، یافته بالائی
وعده کردی کایم، وعده را می پایم
ای قمر سیمایم، تو کرا می پایی
وقت بخشش جانی، کانی و دریائی
وقت گفتن مانا، که شکر می خانی
بی توام پروانی، جای تو پیدا نی
در پی تو دلها، خیره و هر جانی
تلختر جام ای جان، صعبتر دام ای جان
آن بود که مانم، بی تو در تهائی
من نهادم دستم، بر دهان مستم
تا تو گوئی که تو، داده ای گویائی

(غ ۳۱۱۰) ۱۰. «فَعْلَتن فَعْلَتن» ۲ بار در مصراع: بحر متدارک مقطوع مثنیٰ.
چون دل جانا بنشین بنشین
چون جان بی جا بنشین بنشین
پلکا دلکا، کم کن بغما
ای خوش سیما، بنشین بنشین
عمری گشتی، همچون کشتی
اندر دریا، بنشین بنشین
افلاطونی، جالینوسی
بشکن صف را بنشین بنشین
چون می چون می تلخی تاکی
همچون حلوا، بنشین بنشین
خونم خوردی، تا کی گردی
یکدم باز، بنشین بنشین

دفعم جوئی فردا گوئی
پیش از فردا، بنشین بنشین
بار نفزم، اندر مغزم
همچون صهبا، بنشین بنشین

(غ ۲۰۹۷) ۱۱. «مستعملن فَعْلَتن» ۲ بار در مصراع: بحر بسیط مخبون.

در لطف اگر بروی شاه همه چمنی
در فخر اگر بروی که را ز بن بکنی
آنی که بر گل تو، بلبل چه ناله کند
ابلی الهوی اسفا، یوم التوی بدنی
عقل از تو تازه بود، جان از تو زنده بود
تو عقل عقل منی، تو جان جان منی
من مست نعمت تو، دایم ز رحمت تو
کز من به هر گهی، دل را تو بر فکنی
تاج تو بر سرما، نور تو در بر ما
بوی تو رهبر ما، گر راه ما بزنی

(غ ۳۱۱۵) و نیز:

عشق تو خواند مرا، کز من چه می گذری
نیکو نگر که منم، آن را که می نگری
من نزل و منزل تو، من برده ام دل تو
گر جان ز من پتری، والله که جان تبری
این شمع و خانه منم، این دام و دانه منم
زین دام بی خبری، چون دانه می شری

(غ ۳۱۱۴) شمس قیس بیتی که به تقلید از عرب سروده شده، در المّعجم آورده است چه، بحر بسیط از بحر ویزه عرب است، هر چند می توان آن را از بحر فارسی هم دانست، مثلاً بحر مجتث مخبون محذوف شعر المّعجم این است:
روزم سیاه چرا گر تو سیاه خطی
اشکم عقیق چرا گر تو عقیق لی

(ص ۸۰) ۱۲. «فَعْلَتن مفاعلن» ۲ بار در مصراع: بحر خفیف مثنیٰ مخبون!
دل گزودن خلل کند، چو مه تو نهان شود
چو رسد تو غمزات، همه قدها کمان شود
چو تو دلداری کنی، دو جهان جمله دل شود
دل ما چون جهان شود، همه دلها جهان شود
فتد آتش درین فلک، که بنالد از آن ملک
چو غم و دود عاشقان به سوی آسمان شود
خوشم از سر بدادام، چو درختان به باد من
که به باغ جمال تو، نظرم باغبان شود
خمش ای دل که گر کس، بود او صادق طلب
جهت صدق طالبان، خمشیها بیان شود

(غ ۱۶۵) و نیز
صنما خرگه توأم، که بسازی و بر کنی
ذلمی ام به دست تو، که تراشی و بشکنی
منم آن شفه علم، که گهم سرتگون کنی
و گهی بر فراز کوه، بر آری و بر زنی
(تا پایان غ ۳۱۳۹)



خصوصیت دیگر غزل فوق جز وزن، مصرع بودن تمام ابیات است که خود در نوع خود، تازه است. چنانکه اشاره کردم، بحر مزبور همان بحر مدید عرب است: «فاعلاتن فاعلن» که البته به جای فاعلن، فاعلان آمده است. شمس قیس بیتی مسدس که به تقلید از شعرای عرب سروده شده، آورده است:

غالیه زلفی سمن عارضینی
سرو بالائی و زنجیر موئی
«فاعلاتن فاعلن فاعلاتن»

(ص ۷۹)

۱۶. فاعلاتن فاعلن فاعلن فاعلن:

ای هوسهای دلم بیا بیا بیا
ای مراد و حاصلم بیا بیا بیا
مشکل و شوریده‌ام چون زلف تو چون زلف تو
ای گشاد مشکلم بیا بیا بیا
از ره منزل مگو دیگر مگو دیگر مگو
ای تو راه و منزلم بیا بیا بیا
در ربودی از زمین یک مشت گل یک مشت گل
در میان آن گلم بیا بیا بیا

(تا پایان غ ۱۵۶)

این غزل را به نحوی دیگر هم سروده یعنی به جای ردیف «بیا بیا بیا» ردیف: «باری بیا رویی نما» را آورده است، و در حقیقت وزن عروضی اصلی همین است یعنی با ردیف «باری بیا رویی نما» و بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن یعنی زقل مثنون محذوف، ولی در حالت شماع با تغییر ناگهانی که در مولانا پدید آمده، ردیف را با آهنگی دیگر همراه با رقص و آواز خوانده و درصدد تطبیق آن با قوانین عروضی و بحور متداول نبوده است چه، مطلع این غزل و مصراعهای دوم، با ردیف «بیا بیا بیا» آهنگی کاملاً مغایر مصراعهای نخستین (غیر از مطلع) دارد، یعنی: «فاعلاتن فاعلن فاعلن فاعلن» که حتی نمی‌توان در عروض سنتی نامی برای آن جست و یافت.

۱۷. «مفاعلن فاعلن»: بحر هزج مثنون مقبوض

محدوف
دل دل دل تو، دل مرا مرانجان
چرا چرا چه معنی؟ مرا کنی پریشان
بیا بیا و بازآ، به صلح سوی خانه.
مرو مرو ز پیشم، کتف چنین مجنبان
تو صد شکر ستانی، ترش چه کردی ابرو
سیکر از صبایی، چرا شوی گرانجان
بیا بیا دم ده که دمدمه لطیف
حیات دل فراید مرا چو آب حیوان

(تا پایان غ ۱۸۸۹)

از اوزان نادرا الاستعمالست و شمس قیس بیتی برین وزن آورده:
فروغ جام باده، به دلت نور داده
پلان شاهزاده، تو را چو زرده دارا

(ص ۱۲۳)

صنما بر همه جهان چو تو خورشید، انوری
قمرآ چه رسد ترا که به خورشید بنگری
همه عالم چو جان شود، همگی گلستان شود
شکم خاک کان شود، چو تو بر خاک بگذری
(تا پایان غ ۲۳۱۰)

بنشسته به گوشه‌ای، دو سه مست ترانه گو
ز دل و جان لطیفتر، شده مهمان عنده
ز طرب چو خشر شود، سرشان مست‌تر شود
قد از جنگ و غزیده سرمستان میان کو
ز اشارات روحشان، ز صباح و صبحشان
عسل و می روان شود، به چپ و راست جوی جوی
نفسیشان معافه، نفسیشان معاشقه
نفسی سجده طرب نفسی جنگ و گفت و گو
(تا پایان غ ۲۲۵۵)

شمس قیس در المصمم به وزن فوق (یعنی مثنون) فقط بیتی از رودکی آورده و آن را بدون ذوق خوانده است. «و رودکی قطعه‌ای مثنون گفته است، هیچ ذوق ندارد.
گر کند یاری مرا به غم عشق آن صنم
بتواند زدود زین دل غمخواره زنگ غم»

(ص ۱۷۱)

بعضی اشتباهاً این بحر را بحر اضم خوانده‌اند که درست نیست (رک المعجم ص ۱۸۷)

۱۳. «مفاعلن مفاعلن فاع»

دی سحری بر گذری گفت مرا یار
شفته و بی‌خبری چند ازین کار
چهره من رشک گل و دیده خود را
کرده بر از خون جگر در طلب خار
گفتم کای پیش قدت سرونهالی
گفتن کای پیش رخت شمع فلک تار

(تا پایان غ ۱۰۲۲)

و نیز:

عشق تو آورد قدح پر ز بلاها
گفتم می می نخورم پیش تو شاها

(تا پایان غ ۵۳)

۱۴. فاعلن فاعلاتن ۲ بار در مصراع: بحر

رمل مثنون محذوف
پرده آن جام می راه، ساقیا بار دیگر
نیست در دین و دنیا، همچو تو یار دیگر
کفردان در طریقت، جهل دان در حقیقت
جز تماشای رویت، پیشه و کار دیگر
تا تو آن رخ نمودی، عقل و ایمان ربودی
هست منصور جان را هر طرف دار دیگر
این نفس مست اویم، روز دیگر بگویم
هم برین پرده تر، با تو اسرار دیگر

(تا پایان غ ۱۰۹۴)

۱۵. «فاعلاتن فاعلاتن» ۲ بار: رمل مثنون

محذوف و یا به اصطلاح عروض عرب بحر مدید در صورتیکه «فاعلاتن فاعلن» تقطیع شود.
من کجا بودم عجب، بی تو این چندین زمان
در پی تو همچو تیر، در کف تو چون کمان
تو مرا دستور ده، تا بگویم حال ده
گر چه ازرق پوش شد، شیخ ما چون آسمان

برگشا این پرده راه، تازه کن پژمرده را
تا رود خاکی به خاک، تا روان گردد روان
جان بر جانان رود، گوش و هوشم نشنود
ببینی هر قلیبوز و چریک هر قلیتان
فاعلاتن فاعلاتن، فاعلاتن فاعلاتن
شمس تیریزی توئی هم شه و هم ترجمان

(غ ۲۰۸۶)

خود مولانا به وزن شعر اشارت فرموده است.
در بیت چهارم مصراع دوم، مصراع حالت دوری خود را از دست داده و در همین موزون بودن ناموزون می‌نماید.

و نیز:

یار ما دلدار ما عالم اسرار ما
یوسف دیدار ما، رونق بازار ما
بر دم اسماں ما عاشق آمد پار ما
مفلسانیم و توی گنج ما دینار ما
کاهلانیم و توی، خج ما پیکار ما
خفتگانیم و توی دولت بیدار ما
دوش گفتم عشق را ای شه عیار ما
سر مکش، منکر مشو، پرده‌ای دستار ما
پس جوابم ده او کز توست این کار ما
هر چه گویی وا دهد، چون صدا کهسار ما

(تا پایان غ ۲۳۷)